



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و صد و شصت و هشتم





خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۱ گنج حضور، بخش سوم (۲)

چیست تعظیم خدا افراشتن؟
خویشتن را خوار و خاکی داشتن
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸

تعظیم: بزرگداشت، به عظمت خداوند پی بردن

تعظیم و بزرگداشت خداوند، تسلیم و فضاگشایی چیست؟ این که با خاموش کردن عقل من ذهنی و پیش رفتن با تدبیر خداوند، عقل جزوی ذهن را خوار و کوچک کرده و برحسب آن فکر و عمل نکنی. همان عقل زرنگی که ناموس و پندار کمال دارد، نیروی زندگی را گرفته تبدیل به مسئله، مانع، درد و دشمن می کند. [به عبارت دیگر اگر در این لحظه عقل من ذهنی را صفر کرده و با عقل کل، عقل و خردی که کائنات را اداره می کند، عمل کنیم این همان تعظیم و بزرگداشت خداست.]

چیست توحید خدا آموختن؟
خویشتن را پیش واحد سوختن
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹

یادگیری توحید و یکتایی خدا چیست؟ سوزاندن وجود موهوم من ذهنی با فضاگشایی در کوره یکتایی خداوند.
[هرچه انسان از عقل من ذهنی استفاده نکند و فضا را بگشاید، همانیدگی‌ها را شناسایی کرده و بیندازد، در این صورت قسمتی از وجود موهومی من ذهنی‌اش می‌سوزد و آسمان درونش افراشته‌تر می‌شود و در نتیجه عظمت و بزرگی خداوند را بیشتر درک می‌کند. به عبارتی درک بزرگی خداوند این است که انسان من ذهنی را صفر کرده، تماماً به خدا تبدیل شود تا تدبیر خداوند او را اداره کند.]

(قرآن کریم، سوره توحید (اخلاص) (۱۱۲)، آیه ۱)
«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»

«بگو: اوست خدای یکتا»

گر همی خواهی که بفروزی چو روز
هستی همچون شبِ خود را بسوز

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۰

اگر می خواهی مثل روز روشن و فروزان شوی، در این صورت وجود موهومی من ذهنی ات را که همچون شب تیره و تاریک است، با فضاگشایی پیش خداوند هستی بخش بسوزان. [به عبارتی هرچه عقل من ذهنی با فضاگشایی پایین می آید و عقل خداوند بالا می رود، ما به زندگی زنده تر می شویم.]

هستی‌ات در هست آن هستی‌نواز
همچو مس در کیمیا اندر گداز

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۱

هستی‌نواز: منظور حق تعالی است.
کیمیا: اکسیر، شربت حیات‌بخش، دانشی که بدان وسیله مس را به طلا تبدیل می‌کنند.

ای انسان وجود توهمی من‌ذهنی‌ات را با فضاگشایی، شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها در وجود خداوند ذوب کن
تا همان‌طور که مس در کیمیا گداخته و به طلا تبدیل می‌شود، تو نیز این وجود موهومی را با فضاگشایی بسوزانی
و به زندگی زنده شوی.

در من و ما، سخت کردستی دو دست
هست این جمله خرابی از دو هست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۲

تو دستانت را در «من و ما» سفت و محکم کردی، یعنی به همانیدگی‌ها و باورهای شخصی‌ات به صورت «من» چسبیدی و همین‌طور با تقلید از باورهای جمعی و گرفتن حس امنیت و دانش از آن‌ها «مای» خود را تقویت کردی و این‌گونه من‌ذهنی خود را ساختی و قوام بخشیدی. ولی تمام خرابی کار تو از همین «من و مایی» است که در مقابل عقل خداوند قد علم کرده و حس وجود می‌کند.

تو روا داری؟ روا باشد که حق
همچو معزول آید از حکم سبق؟
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۶

معزول: عزل شده

ای انسان آیا تو روا میداری و اصلاً انصاف است که خداوند بخاطر نفس و فکرهای من‌ذهنی تو قوانینی که برای اداره امور کائنات وضع کردست را عوض کند و از اداره امور جهان استعفا بدهد تا تو به مرادهای نفست بررسی؟

که ز دست من برون رفته‌ست کار
پیش من چندین میا، چندین مزار

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۷

[روا می‌داری آن گاه که بی‌مراد شدی و با گریه و زاری به درگاه خداوند رفتی او در جواب به تو بگوید:] که شیرازه امور از دست من بیرون رفته‌است، دیگر نزد من میا و این قدر به درگاهم زاری مکن. [در حالی که زندگی همیشه به تو می‌گوید: با فضاگشایی نزد من بیا، عقل من ذهنی‌ات را دور بینداز و خرد مرا به کار بگیر تا شایسته شوی.]

بلکه معنی آن بُود جَفَّ الْقَلَمِ
نیست یکسان پیشِ من عدل و ستم

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۸

بلکه معنی «جَفَّ الْقَلَمِ»، این که خداوند هر لحظه با قلم خود و براساس سزاواری ما زندگی درون و بیرونمان را می‌نویسد، این است که عدل یعنی فکر و عمل براساس فضای گشوده‌شده و ظلم یعنی فکر و عمل براساس من‌ذهنی و فضا‌بندی، در نزد من یکسان نیست. [بنابراین اگر فضا را باز می‌کنیم و اجازه می‌دهیم تا خدا یا زندگی با خرد کل از طریق ما فکر و عمل کند این عدل است. ولی اگر فضا را ببندیم و از عقل من‌ذهنی استفاده کنیم این ستم است و این دو نزد خداوند یکسان نیست.]

حدیث

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ.»
«خشک شد قلم به آنچه سزاوار بودی.»

تیترا

«و همچنین قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ يَعْنِي جَفَّ الْقَلَمُ وَ كَتَبَ: لَا يَسْتَوِي الطَّاعَةُ وَالْمَعْصِيَةُ وَ لَا يَسْتَوِي الْأَمَانَةُ وَ السَّرِقَةُ. جَفَّ الْقَلَمُ أَنْ لَا يَسْتَوِي الشُّكْرُ وَ الْكُفْرَانُ، جَفَّ الْقَلَمُ أَنْ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.»

«به تحقیق خشک شد قلم که طاعت و عصیان و درستکاری و دزدی برابر نیست. خشک شد قلم که سپاسگزاری و ناسپاسی برابر نیست. خشک شد قلم که همانا خداوند پاداشِ نیکوکاران را تباه نسازد.»

همچنین تأویلِ قَدُ جَفَّ الْقَلَمُ
بهرِ تحریضِ ستِ بر شغلِ اَهم

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۱

تأویل: تفسیر
تحریض: برانگیختن، تشویق کردن
أهم: مهم‌تر

همچنین تأویل خشک شد قلم به آن چه سزاوار بودی، برای برانگیختن و تشویق انسان‌ها برای انجام کار مهم‌تری است. چراکه عمل کردن با فضای گشوده‌شده و عمل کردن براساس من‌ذهنی نزد خداوند یکسان نیست و پاداش متفاوتی دارد. [با درک این موضوع می‌دانیم، عملکرد خود انسان است که او را مشمول عدل یا ظلم خداوند واقع می‌کند و همه‌چیز به قدرت انتخاب انسان در این لحظه بستگی دارد تا قلم خداوند برای او چه بنویسد.

پس مهم‌ترین و ضروری‌ترین کار برای انسان، داشتن حضور ناظر و فضاگشایی لحظه‌به‌لحظه در برابر افکاری است که به صورت مهمان برای شناسایی همانیدگی‌ها و عدم کردن مرکز آمده‌است.]

با تشکر:
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: فاطمه



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۱ گنج حضور، بخش چهارم

پس قلم بنوشت که هر کار را

لایق آن هست تأثیر و جزا

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۲

پس قلم تقدیر خداوند در این لحظه نوشت که هر کاری انجام می‌دهید اثر و پاداشی متناسب با آن کار را دارد.

کژ روی، جَفَّ الْقَلَمِ کژ آیدت

راستی آری، سعادت زایدت

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۳

اگر فضا را ببندی و با عقل من‌ذهنی عمل کنی، جَفَّ الْقَلَمِ خداوند برای تو کج می‌نویسد و درد می‌کشی، ولی اگر راستین و از جنس زندگی باشی و با فضاگشایی و تسلیم عمل کنی قلم خداوند برایت سعادت پدید می‌آورد.

هست مهمانخانه این تن ای جوان
هر صباحی ضیف نو آید دوان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴

ضیف: مهمان
ای انسان، وجود تو مانند مهمان خانه‌ای است که هر لحظه یک فکر و یا یک وضعیت جدیدی از طرف زندگی به عنوان مهمان، شتابان به آن جا می‌آید تا پیغامی را به تو برساند.

هین مگو کین ماند اندر گردنم
که هم‌اکنون باز پرد در عدم
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵

مبادا ستیزه کنی و به عنوان من ذهنی بالا بیایی و بگویی من از این اتفاقی که ذهنم نشان می‌دهد خوشم نمی‌آید، زیرا در این صورت بدون آن که پیغامش را بگیری رهسپار دیار عدم می‌شود. [زندگی لحظه به لحظه از طریق رویدادها برای تبدیل هشیاری ما و درست کردن وضعیت‌های زندگی‌مان به ما پیغام می‌فرستد. اگر فضاگشایی کرده و عقل من ذهنی را رها کنیم، پیغام آن را می‌گیریم.]

هرچه آید از جهان غیب‌وش
در دلت ضیف‌ست، او را دار خوش
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶

هرچه که در این لحظه از جهان غیب و از طرف زندگی بر دل تو می‌رسد حتی اگر اتفاق بدی هم باشد آن را مثل یک مهمان بدان، فضا را بگشا و با احترام و با رضایت از آن پذیرایی کن تا پیغامش را به تو بدهد و بگوید که چه چیزی را باید در خودت عوض کنی.

ظلم آری، مدبری، جَفَّ الْقَلَمِ
عدل آری، بر خوری، جَفَّ الْقَلَمِ
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۴

مدبر: بخت‌برگشته، بدبخت
اگر ظلم کنی یعنی براساس من‌ذهنی فکر و عمل کنی و فضا را ببندی، بدبخت می‌شوی. این را «جَفَّ الْقَلَمِ» خداوند که این لحظه درون و بیرون تو را می‌نویسد، رقم زده‌است. و اگر عدل کنی یعنی فضا را بگشایی، «جَفَّ الْقَلَمِ» اجرا می‌شود و میوه و نتیجه خوب آن را می‌بینی.

چون بدزدد، دست شد، جَفَّ الْقَلَمُ
خورد باده، مست شد، جَفَّ الْقَلَمُ
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۵

کسی که با من ذهنی زندگی را از خداوند بدزدد، یعنی این لحظه نیروی زنده زندگی را بگیرد و به جای آن که تماماً زندگی کند با فضا‌بندی تبدیل به مانع، مسئله و درد کند، طبق قانون «جَفَّ الْقَلَمُ» دستش قطع می‌شود، یعنی عملش ضایع شده و از بین می‌رود. در مقابل اگر کسی با فضاگشایی مرکزش را عدم کند و از شراب ایزدی بنوشد، مست زندگی می‌شود و «جَفَّ الْقَلَمُ» زندگی او را طور دیگری می‌نویسد.

تو روا داری؟ روا باشد که حق
همچو معزول آید از حکم سبق؟
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۶

معزول: عزل شده

ای انسان آیا تو روا میداری و اصلاً انصاف است که خداوند بخاطر نفس و فکرهای من ذهنی تو قوانینی که برای اداره امور کائنات وضع کردست را عوض کند و از اداره امور جهان استعفا بدهد تا تو به مرادهای نفست بررسی؟

که ز دست من برون رفته‌ست کار
پیش من چندین میا، چندین مزار

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۷

[روا می‌داری آن گاه که بی‌مراد شدی و با گریه و زاری به درگاه خداوند رفتی او در جواب به تو بگوید:] که شیرازه امور از دست من بیرون رفته‌است، دیگر نزد من میا و این قدر به درگاهم زاری مکن. [در حالی که زندگی همیشه به تو می‌گوید: با فضاگشایی نزد من بیا، عقل من ذهنی‌ات را دور بینداز و خرد مرا به کار بگیر تا شایسته شوی.]

بلکه معنی آن بُود جَفَّ الْقَلَمِ
نیست یکسان پیشِ من عدل و ستم

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۸

بلکه معنی «جَفَّ الْقَلَمِ»، این که خداوند هر لحظه با قلم خود و براساس سزاواری ما زندگی درون و بیرونمان را می‌نویسد این است که عدل یعنی فکر و عمل براساس فضای گشوده‌شده و ظلم یعنی فکر و عمل براساس من‌ذهنی و فضا‌بندی، در نزد من یکسان نیست. [بنابراین اگر فضا را باز می‌کنیم و اجازه می‌دهیم تا خدا یا زندگی با خرد کل از طریق ما فکر و عمل کند این عدل است. ولی اگر فضا را ببندیم و از عقل من‌ذهنی استفاده کنیم این ستم است و این دو نزد خداوند یکسان نیست.]

فرق بنهادم میان خیر و شر
فرق بنهادم ز بد هم از بتر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۹

[مولانا از زبان خداوند می گوید:] من نه تنها بین خیر و شر فرق نهاده‌ام، یعنی نه تنها از نظر من نتیجه فکر و عمل با عقل کل و فضای گشوده شده با فکر و عمل با من ذهنی برابر نیست، بلکه من میان بد و بدتر نیز فرق گذاشته‌ام. یعنی بین کسی که با من ذهنی اش عمل بدی انجام دهد با شخص دیگری که عمل بدتری انجام داده فرق وجود دارد. و جَفَّ الْقَلَمُ، زندگی درون و بیرون انسان‌ها را برحسب میزان فضاگشایی یا فضابندی شان می نویسد.

جز خضوع و بندگی و، اضطرار
اندرین حضرت ندارد اعتبار

–مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳

اضطرار: درمانده شدن، بی چارگی

در بارگاه خداوند به غیر از فضاگشایی، تواضع، خدمت و اقرار به این که چاره‌ای جز پناه بردن به خدا نیست، هیچ چیز دیگری ارزش و اعتبار ندارد.

ذره‌یی گر در تو افزونی ادب
باشد از یارت، بداند فضل رب
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۰

اگر بیشتر از انسان دیگری فضاگشایی کنی و با عقل من‌ذهنی فکر و عمل نکنی یعنی در واقع بیشتر از او ادب را رعایت کنی، خداوند به فضل خود آن فضاگشایی تو را به حساب می‌آورد و به تو بیشتر توجه می‌کند.

قدر آن ذره تو را افزون دهد
ذره، چون کوهی، قدم بیرون نهد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۱

خداوند به اندازه همان ذره فضاگشایی و تعظیم تو، فضای درون تو را گشوده‌تر می‌کند تا جایی که آن ذره فضاگشایی مثل کوهی می‌شود و به کمک تو می‌آید. به عبارتی اگر با فضاگشایی ذره‌ای از خرد خداوند را وارد زندگی‌مان کنیم، تغییرات زیادی در ما ایجاد خواهد شد.

پادشاهی که به پیش تخت او
فرق نبود از امین و ظلم جو

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۲

برای مثال پادشاهی که در بارگاه او هیچ فرقی میان کسی که به عهد الست وفادار بوده و هر لحظه برحسب فضای گشوده شده فکر و عمل می کند، با کسی که به عهد الست جفا کرده و براساس من ذهنی فکر و عمل می کند نباشد... [ادامه معنا در بیت بعد]

آنکه می لرزد ز بیمِ ردّ او
وآنکه طعنه می زند در جدّ او

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۳

جدّ: عظمت، توانگری، بهره و نصیب

همچنین اگر در بارگاه او میان کسی که از ترسِ بالا آمدن من ذهنی اش و رد شدن توسط پادشاه بر خود می لرزد و همیشه حواسش به این است که با فضاگشایی مورد قبول او باشد با کسی که با دیدن برحسب من ذهنی به عظمت او طعنه زده و می گوید این پادشاه اصلاً عقل ندارد و او را مسخره می کند. [ادامه معنا در بیت بعد]

فرق نبود هردو یک باشد برش
شاه نبود خاک تیره بر سرش

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۴

اگر نزد شاه هیچ فرقی بین آنها نباشد و هردو در نظرش یکسان آیند، آن شاه، شاه نیست. خاک سیاه بر سرش باد. [خداوند پادشاهی است که بین انسانی که با فضا‌بندی برحسب عقل جزوی من‌ذهنی فکر و عمل می‌کند و انسان فضاگشا که برحسب خرد کل رفتار می‌کند، تفاوت قائل است و گرنه نمی‌توانست کائنات را اداره کند. بنابراین اگر ما دردی داریم و بلایی سر ما آمده به‌خاطر بی‌عدالتی خداوند نیست، بلکه به علت فکر و عمل ما برحسب من‌ذهنی است.]

ذره‌یی گر جهد تو افزون بود
در ترازوی خدا موزون بود

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۵

اگر این لحظه سعی و تلاش تو در جهت فضاگشایی و ریختن خرد زندگی به فکر و عملت ذره‌ای بیشتر شود،
ترازوی خداوند آن را می‌سنجد و به نفع تو عمل می‌کند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۱ گنج حضور، بخش پنجم (۱)
تیترا «عذر خواستن آن عاشق از گناه خویش به تلبیس و روی پوشش و فهم کردن معشوق، آن را نیز»

گفت عاشق: امتحان کردم مگیر
تا بینم تو حریفی یا ستیر
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۶

ستیر: مستور، پوشیده، پاکدامن
[مولانا مجدداً به حکایت عاشق و معشوق بازمی‌گردد.] عاشق به معشوق گفت و ما هم به خداوند می‌گوییم: «مرا سرزنش مکن و از من ناراحت نشو، چون می‌خواستم تو را امتحان کنم تا بفهمم که آیا تو پاکدامن و به من وفادار هستی؟ یا معشوقی هستی که عفت نداشته و با هر پیشنهادی مرا فراموش کرده و با دیگری عشق‌بازی می‌کنی؟» [اولین قانون این است که انسان به‌عنوان من‌ذهنی اصلاً وجود نداشته باشد، درحالی‌که نه تنها در من‌ذهنی حس وجود می‌کند، بلکه هر لحظه از طریق خواسته‌های ذهنی‌اش خداوند را نیز امتحان می‌کند و می‌گوید اگر این مرادی که من می‌خواهم را بدهی پس وجود داری، ولی اگر ندهی اصلاً وجود نداری.]

من همی دانستم بی امتحان
لیک کی باشد خبر همچون عیان؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷

من اگرچه بدون امتحان نیز تو را می شناختم و می دانستم که پاکدامن هستی، ولی شنیدن کی بُود مانند دیدن. من می خواستم مطمئن شوم. [ما خدا را از طریق توهمات ذهنی مان می شناسیم و از این اطلاع نداریم که من ذهنی اصلاً نباید باشد. اما ادب این است که نسبت به من ذهنی فنا شده، مرکز را عدم کنیم و به خدا زنده شویم تا بفهمیم او عیان است و توهم ذهنی نیست نه این که از طریق رسیدن یا نرسیدن به مرادهای ذهنی بگوییم خدا وجود دارد یا ندارد.]

آفتابی نام تو مشهور و فاش
چه زیان است ار بکردم ابتلاش؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۸

ابتلا: امتحان

[عاشق خطاب به معشوق می گوید:] تو همچون آفتاب جهان تابی که آوازهات را همه شنیده‌اند، حال اگر من بخواهم آفتاب را امتحان کنم چه زیانی به آفتاب می‌رسد؟ [انسان من ذهنی نیز همانند عاشق، با زبان ذهن خدا را می‌شناسد و نام‌های مختلفی در ادیان به خداوند نسبت می‌دهد و فقط ادعای شناخت او را دارد، در حالی که شناخت آفتاب خداوند مستلزم گشودن فضای درون و به بی‌نهایت او زنده شدن و نور زندگی را پخش کردن است. از دیگر نشانه‌هایی که انسان در من ذهنی هیچ‌گاه خدا را نشناخته و نخواهد شناخت این است که انسان من ذهنی مرتب در صدد امتحان کردن خداوند برمی‌آید، غافل از این که با این کار وجود ذهنی خود را قوام می‌بخشد. در واقع این باشنده‌ای که درون او دست به امتحان خداوند می‌زند چیزی نیست جز ذهن که نماینده شیطان است و کارش خراب‌کاری.]

تو منی، من خویشتن را امتحان
می‌کنم هر روز در سود و زیان

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۹

[معشوق در ادامه عذر خواستن ذهنی خطاب به عاشق می‌گوید:] تو در واقع خود من هستی و من حتی خودم را هم هر روز در سود و زیانی که کرده‌ام امتحان می‌کنم. [اگر سود کرده باشم خودم را تحسین می‌کنم و اگر ضرر کرده باشم ناراحت شده، خودم را تنبیه می‌کنم.] به عبارتی عاشق در حالی که ادعا می‌کند وجود او در معشوق فانی گشته‌است و چیزی به نام «من» در او باقی نمانده، با همان «من» شروع به صحبت می‌کند و حتی با منعکس کردن تصاویر ذهنی‌اش معشوق را نیز در حد یک باشنده ذهنی پایین می‌آورد.

انبیا را امتحان کرده عُدات
تا شده ظاهر از ایشان معجزات

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۰

عُدات: عُداء، جمع «عادی» به معنی دشمن، متجاوز.

[عاشق این گونه عذرخواهی ذهنی خود را ادامه می دهد.] همان طور که دشمنان پیغمبران آن ها را مورد امتحان قرار دادند و این امتحان سبب بروز معجزات شد، من نیز می خواهم تو را امتحان کنم، پس طبق عقل من ذهنی ام عمل کن و معجزه بیاور. [انسان من ذهنی خدا را مانند دشمن خود فرض کرده و در برآوردن حاجات ذهنی خود همواره در صدد امتحان کردن خداوند است تا او را به مراد برساند و این گونه بتواند وجود خداوند را باور کند.]

امتحان چشم خود کردم به نور
ای که چشم بد ز چشمان تو دور

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۱

[معشوق به عاشق می گوید من تو را امتحان می کنم چرا که] تو مانند چشمانم هستی و من هر روز چشمان خود را با نور می آزمایشیم که آیا درست می بیند یا نه. پس امتحان کردن تو خالی از ایراد است و اشکالی ندارد، ای که چشم بد من ذهنی از تو دور باشد! [انسان با دید من ذهنی در پی مرادهای این جهانی است و همواره خدا را مورد امتحان و آزمایش قرار می دهد که آیا چشمان خداوند درست می بیند یا نه! اگر درست می بیند پس چرا وضعیت او نابسامان است و همواره در بی مرادی به سر می برد؟!]

این جهان همچون خراب است و تو گنج
گر تفحص کردم از گنجت، مرنج

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۲

[عاشق که تماماً برحسب من ذهنی صحبت می کند، به معشوق می گوید:] این جهان مانند ویرانه‌ای است و تو مانند گنجی هستی که در آن نهفته‌ای، و حال اگر من گنج وجود تو را جست‌وجو کردم ناراحت نشو و از من مرنج. [عاشق در حالی که من ذهنی دارد با معشوق سخن می گوید و نمی داند تمام صحبت‌های ظاهراً درست او تا زمانی که در ذهن به سر می برد خطا و اشتباه است و جست‌وجوی گنج معشوق با هستی توهمی ذهن امری محال و غیرممکن. همچون انسانی که با بودن در ذهن گنج حضور پنهان در درون خویش را جست‌وجو می کند.]

ز آن چنین بی خردگی کردم گزاف
تا زخم با دشمنان هر بار لاف
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۳

بی خردگی: در این جا به معنی گستاخی است.
من از آن رو چنین گستاخی بیهوده‌ای مرتکب شدم، تو را امتحان کردم و این گستاخی را از حد گذراندم تا از وجود تو مطمئن شوم و همیشه بتوانم نزد دشمنانم ادعا کنم که چنین معشوق و خدایی دارم. [ما به وجود خدا شک داریم و از خدا می‌خواهیم که به ما ثابت کند که حقیقتاً وجود دارد.]

تا زبانم چون تو را نامی نهد
چشم ازین دیده گواهی‌ها دهد
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۴

تا هرگاه زبانم نام تو را یاد می‌کند، چشمانم نیز گواهی دهد که تو را دیده‌است. [ما در ریشه به خدا وصل هستیم، نباید برای اثبات وجود خدا دلایل ذهنی بیاوریم، بلکه باید با فضاگشایی عملاً به خدا زنده شویم.]

گر شدم در راه حرمت، راهزن
آمدم ای مه به شمشیر و کفن

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۵

[عاشق خطاب به معشوق می گوید:] اگر به تو بی حرمتی کرده و برخلاف ادب، من ذهنی را حفظ کردم و تو را مورد امتحان قرار دادم، اینک از تو پوزش می خواهم و با شمشیر و کفن آمده‌ام. اگر مرا نمی بخشی، مرا بکش. [ما حقیقتاً در عذرخواهی از خداوند راستین نیستیم، چراکه اگر راست می گفتیم، باید من ذهنی را ادامه نمی دادیم و فنا می شدیم.]

جز به دست خود مبرم پا و سر
که ازین دستم، نه از دستِ دگر

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۶

اگر می خواهی مرا مجازات کنی، تو خودت دست و پای مرا قطع کن و با دست خودت مرا بکش. چون من ساخته دست تو هستم و تو مرا به این روز درآوردی. [اشکال ما این است که فکر می کنیم خداوند ما را تنبیه می کند و ما را عذاب می دهد، درحالی که ما در اثر سرپیچی از قوانین زندگی و چسبیدن به عقل من ذهنی، خودمان را بدبخت کرده ایم.]

از جدایی باز می‌رانی سُخُن
 هر چه خواهی کن، ولیکن این مکن
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۷


[معشوق خطاب به عاشق می‌گوید و ما هم به خداوند می‌گوییم:] دوباره از جدایی و فراق حرف می‌زنی و مرا بی‌ادب می‌خوانی و می‌خواهی از من جدا شوی. بسیار خوب، هر چه دلت می‌خواهد انجام بده، اما فقط حرف از جدایی نزن. [ما هر لحظه به صورت من‌ذهنی ظاهر می‌شویم و از یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر می‌رویم. ما در ذهن و توهماتمان گم می‌شویم، ولی به غلط تصور می‌کنیم خداوند از ما رو برگردانده و به ما توجه نمی‌کند.]

با تشکر:
 کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
 گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com